

بررسی ناپایداری معماری دوره غزنوی با تکیه بر تاریخ بیهقی

میترا گلچین^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

امیرحسین هاشمی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ۱۱۳ تا ۱۳۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۱/۱۱، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۶/۳۱

چکیده

هرچه در تاریخ معماری به عقب می‌رویم، مستندات کالبدی کمتر می‌شوند؛ سقف‌ها فرو می‌ریزند، دیوارها محو و شالوده‌ها طعمه گذشت روزگار می‌شوند. هرچند از موجودیت مادی بعضی از بناها اثری به‌جانی ماند، این بناها به‌کلی نابود نمی‌شوند و در مستندات مکتوب پایدار می‌مانند. از دوره‌های تاریخ معماری ایران که امروز آثار بسیار کمی از آن باقی مانده است، دوره غزنویان است؛ باوجوداین، مستندات مکتوب بسیاری از این دوره به دست ما رسیده است که می‌تواند تا حدی کمبود داده‌های فیزیکی را جبران کند؛ مانند دیوان شاعران، سفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها. در این میان، تاریخ بیهقی نوشته ابوالفضل بیهقی به‌دلیل شیوه منحصر به فرد تاریخ‌نگاری آن و همچنین ویژگی‌های ادبی ارزشمند، اهمیت ویژه‌ای دارد. پرسش مهمی که درباره معماری عصر غزنوی مطرح می‌شود این است که چرا از دوره‌های قبل و بعد از غزنویان آثار معماری زیادی باقی مانده است، اما آثار این دوره مهم تاریخی از صفحه روزگار محو شده‌اند؟ مقاله پیش‌رو با بررسی نکته‌های زبانی و ادبی در تاریخ بیهقی و مقایسه آنها با کاربردهای مشابه در فارسی معاصر، به دنبال پاسخ این پرسش است که آیا می‌توان در متن تاریخ بیهقی شواهدی یافت که پایدارنماندن این بناها را توجیه کند؟

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، معماری، معماری موقتی، دوره غزنوی، تقدیرگرایی.

۱. مقدمه

محمود و مسعود غزنوی بناهای بسیاری ساختند که امروز کمتر اثری از آنها برجای مانده است (باسورث، ۱۳۵۶: ۱۳۸). سخنانی که در متون دوره غزنوی، مانند تاریخ بیهقی و سفرنامه ناصر خسرو درباره معماری آمده است، نشان از رونق معماری آن زمان دارد. هرچند عواملی همچون آب و هوا، مصائب طبیعی نظیر زمین لرزه و سیل، خرابی‌های ناشی از جنگ، استفاده مصالح نسبتاً کم‌دوامی مانند خشت، ساخت غیراصولی و سرقت‌رفتن مصالح به دست ساکنان محلی را به‌عنوان دلایل کم‌دوامی بناهای عصر غزنوی برشمرده‌اند، (همان: ۱۳۸) باین حال، نمی‌توان چنین عواملی را خاص دوره غزنوی دانست. جز مصالح کم‌دوام و ساخت غیراصولی، باقی موارد وابسته اقلیم ایران‌اند و بر تمام دوره‌های تاریخ معماری ایران اثرگذار بوده‌اند. از سوی دیگر، استفاده از خشت به‌عنوان یکی از مصالح غالب، چند قرن پیش از غزنویان (مثل دوره ساسانیان) هم رواج داشته و این درحالی است که باقی‌مانده‌های معماری ساسانی، بیش از بقایای معماری غزنوی به دست ما رسیده است. برای این مسئله، یعنی باقی‌نماندن آثار زیادی از معماری غزنویان که در تاریخ معماری ایران همچون معماست، دلایل دیگری همچون غیراصولی بودن سبک ساختمان‌سازی را برشمرده‌اند و همچنین این احتمال را مطرح کرده‌اند که جانشینان بلافصل غزنویان، یعنی سلجوقیان، آثار دشمنان خود را از میان بردند و شاید هم در این بناها تصرف کردند و مهر معماری سلجوقی را بر آنها زدند. (قیومی بیدهدی، ۱۳۹۰: ۱۹۹)

به‌هرصورت، برای جست‌وجوی تاریخ معماری غزنویان باید به دنبال جایگزینی جز کالبد بناها گشت؛ جایگزینی که از باد و باران گزند نیافته باشد، این جایگزین منابع مکتوب است. در کمبود منابع تاریخ معماری ایران که گویا دو سه نمونه (آن هم از دوره نه چندان متقدم عثمانی) بیشتر نیستند (همان: ۱۴۱)، منابعی جایگاه و اهمیتی ویژه می‌یابند که با هدفی جز بررسی تاریخ هنر و معماری نگاشته شده‌اند؛ کتاب‌هایی همچون دیوان‌های شعر، تاریخ‌نگاری‌ها و سفرنامه‌ها. ارزش این متون در باب اطلاعات معماری یکسان نیست؛ برای نمونه، متون صوفیانه غنی‌ترین منابع تاریخ معماری‌اند و پس از آنها

کتاب‌های جغرافیا و تاریخ و وقف‌نامه‌ها اهمیت دارند. (همان: ۱۵۷). دلیل انتخاب تاریخ بیهقی به‌عنوان مبنای کنکاش این مقاله، علاوه بر تمام ویژگی‌های ادبی و تاریخی گوناگونی که برای آن برشمرده‌اند، اعتمادسازی بیهقی است. بیهقی همانند حافظ در شعر، سرآمد همه نثرنویسان پیش و پس از خود است (رجبی، ۱۳۸۳: ۴) و شیوه مستندسازی او، اعتبار گفته‌هایش را تا حد بسیار زیادی تضمین می‌کند (بینش، ۱۳۵۰: ۹۱-۱۰۲). با در نظر گرفتن این نکات، در این مقاله ابتدا بررسی می‌شود که آیا در میان روایت بیهقی شواهدی مبنی بر کم‌دوامی آثار معماری عصر غزنوی وجود دارد یا نه؟ و در ادامه بر مبنای جهان‌بینی مسلط بر عصر بیهقی، علت این موضوع بررسی خواهد شد.

۲. عمر بنا از نگاه بیهقی

«آثارهای خوش وی را به طوس هست، از آن جمله آنکه مشهد علی بن موسی‌الرضا را علیه‌السلام که بوبکر شهرد کدخدای فائق‌الخادم خاصه آبادان کرده بود، سوری در آن زیادت‌های بسیار فرموده بود و مناره‌ای کرد و دیه‌ی خرید فاخر و بر آن وقف کرد. و به نشابور مسلماً را چنان کرد که به هیچ روزگار کس نکرده بود از امرا، و آن اثر برج‌ای است. و در میان محلت بلقباد و حیره رودی است خرد و به وقت بهار آنجا سیل بسیار آمدی و مسلمانان را از آن رنج بسیار بودی، مثال داد تا سنگ و خشت پخته ریخته کردند تا آن رنج دور شد؛ و برین دو چیز وقف‌ها کرد تا مدروس نشود. و به رباط فراوه و نسا نیز چیزهای بانام فرمود و برج‌ای است» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۴۰۶).

بیهقی در این بند، دو بار عبارت «برج‌ای است» را به کار برده که می‌تواند بیانگر موضوعی مهم باشد و آن، عجیب‌بودن پابرجایی این بناها از نظر بیهقی است. معمولاً مطالبی که نویسنده به‌طور غیرعمدی در متن بیان می‌کند (مانند بدیهیات و مفروضات او) معتبرترند. (قیومی بیدهندی، ۱۳۹۰: ۱۵۱) با توجه به زمان وقوع این بخش از تاریخ بیهقی، یعنی سال ۴۲۵ هجری، می‌توان عمر تقریبی این آثار را تخمین زد. اگر عمر بیهقی (۶۵ سالگی) را در هنگام نگارش داستان حسنک وزیر (۴۲۲ هـ.ق) مینا قراردهیم^۱ و فرض کنیم ماجرای سوری صاحب‌دیوان (۴۲۵ هـ.ق) را هم در همان سن روایت کرده است، در هنگام نگارش این قسمت، حدوداً ۲۵ سال از عمر آثار سوری در نیشابور گذشته است. تأکید بر پابرجایی این آثار که ۲۵ سال از بنای آنها می‌گذرد، نشان‌دهنده این موضوع

است که در ناخودآگاه بیهقی رسیدن بناها به چنین سنی متداول و عادی نیست، در غیر این صورت به ذکر «برجای بودن» بنا نیازی نمی‌دید. اگر این ترکیب را با کاربردهای مشابه چنین موقعیتی در فارسی امروز مقایسه کنیم، موضوع روشن‌تر خواهد شد. اگر فرد فارسی‌زبانی بخواهد به یک بنای معاصر (مثلاً چهل‌ساله) اشاره کند، حرفی از «برجای بودن» آن نمی‌زند؛ چون برای گوینده و مخاطب بدیهی است که این بنا بعد از چهل سال باید پابرجا باشد. برعکس، اگر قرار باشد به نکته‌ای درباره‌ی بود یا نبود چنین بنایی اشاره شود، ویرانی آن به‌عنوان نکته‌ای قابل تأمل ذکر خواهد شد؛ چون همان‌طور که گفته شد، قاعده بر پابرجا بودن بنای چهل‌ساله است. در عوض، فارسی‌زبانان امروز اگر خاطره‌ای درباره‌ی فردی تعریف کنند که هشتادساله باشد، احتمالاً به زنده بودن فرد موردنظر حین سخنانشان توجه خواهند کرد؛ زیرا در ذهن مخاطب، زنده بودن فردی با چنین سنی بدیهی فرض نمی‌شود. بیهقی نیز گاهی در میان روایتش، هنگامی که صحبت از فردی باشد که با او ارتباط داشته است، به برجای بودن یا زنده بودن او اشاره می‌کند: «این آزادمرد [...] به حضرت بازآمد و اکنون برجای است که این تصنیف می‌کنم، رکنی است قوی دیوان عرض را» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۴۹۶). به‌طور خلاصه، بیهقی درباره‌ی بناها و افراد به برجای بودن آنها اشاره می‌کند؛ چون هر دو مورد را غیربدیهی می‌انگارد، اما امروز ما فقط درباره‌ی افراد این قید را ذکر می‌کنیم؛ زیرا با پیشرفت فناوری ساخت بناها، پایداری آنها برای ما موضوع عجیبی نیست که نیاز به یادآوری داشته باشد.

چه‌بسا ناظری بیرونی در عصر غزنویان، در عمر چندده‌ساله خود دگرگونی بسیاری بناها را می‌دید. در قسمت‌های دیگر هم بیهقی دوام یک بنا را به‌عنوان نکته‌ای قابل توجه می‌آورد: «و به بُست، دشت لُکان لشکرگاه امیرپدرش چندان زیادت‌ها فرمود چنان که امروز بعضی برجای است» (همان: ۱۳۸). شاهد دیگری بر این مدعا، بخش‌هایی از تاریخ بیهقی است که در آن به دگرگونی بناها اشاره می‌شود؛ ظاهراً حالت متداول، دگرگونی بنا بوده است نه پایداری آن: «امیر رضی... عنه برنشست و به باغ فیروزی آمد و بر خضراء میدان زیرین بنشست؛ و آن بنا و میدان امروز دیگرگونه شده است» (همان:

۶۹۹). باید توجه داشت که این بناها، بناهای حکومتی بوده‌اند و لذا باید بهترین کیفیت و بیشترین دوام معماری آن دوره را در چنین بناهایی جست. با این اوصاف، وقتی برای اهالی روزگار غزنویان جای تعجب نبوده است که بنای حکومتی در عرض دو دهه زیروزیر شود، برای ما نیز نباید شگفت‌انگیز باشد که آثار چندانی از معماری غزنوی، پس از هزار سال، باقی نمانده است.

نکته دیگری که در بند مورد بحث به چشم می‌خورد، مسلم فرض کردن این مسئله است که برای مدروس‌نشدن بنا که در اینجا یکی «سد» است و دیگری «مصلی»، باید هزینه و انرژی صرف کرد: «برین دو چیز وقف‌ها کرد تا مدروس نشود.» (همان: ۴۰۶)؛ در نتیجه، پابرجا بودن این بناها بعد از ۲۵ سال که از نظر بیهقی چندان طبیعی نبوده، به نگهداری از آنها هم بستگی داشته است. بیهقی در جایی دیگر نیز حضور انسان را عامل آبادی می‌داند: «اگر آرزو نیافریدی کس سوی غذا که در آن بقای تن است و سوی جفت که در او بقای نسل است نگرایستی و مردم نماندی و جهان ویران گشتی» (همان: ۹۳).

نکته قابل تأمل اینجا است که در جهان‌بینی بیهقی، با اینکه انسان نقشی در آفرینش طبیعت ندارد، اما طبیعت برای بقا و دوام خود، به وجود انسان نیازمند است. به همین قیاس می‌توان به این نتیجه رسید که در این جهان‌بینی، خانه و بنا به طریق اولی به ساکن و نگه‌دارنده‌اش پابرجاست. کاربرد مجازی خانه به جای انسان به علاقه محلیه، می‌تواند گواهی بر این موضوع باشد:

«نیکوتر و پسندیده‌تر آن است که میان ما دو دوست عهدی باشد درست و عقدی بدان پیوسته گردد از هر دو جانب، که چون وصلت و آمیختگی آمد، گفت‌وگوی‌ها کوتاه شود و بازار متضربان و متسولان و مفسدان کاسد گردد و دشمنان هر دو خانه چون حال یک‌دلی و یک‌دستی ما بدانند، دندان‌هاشان گند شود و بدانند که فرصتی نتوانند یافت و به هیچ‌حال به مراد نتوانند رسید» (همان: ۲۰۶).

تا اینجا روشن شد که بناهای عصر غزنوی در همان دوران نیز دستخوش تحولات و ویرانی‌های بسیار می‌شده‌اند و به این ترتیب، نباید انقراض معماری این دوره را تماماً ناشی از عواملی مانند تحولات عصر سلجوقی دانست. اکنون باید از متن تاریخ بیهقی به

دنبال سرنخ‌هایی بود که جهان‌بینی این دوره را شکل می‌داده‌اند؛ تا در نهایت علت انقراض معماری دوره غزنوی روشن شود.

۳. جهان‌بینی حاکم بر تاریخ بیهقی

در نگاهی کلی به تاریخ بیهقی، می‌توان دریافت که تمام متن این کتاب از دو مفهوم اساسی «تقدیرگرایی» و «سلطان‌محوری» شکل گرفته است که در ادامه به جزئیات هر یک از این دو پرداخته خواهد شد.

۳-۱. تقدیر الهی

«قضا و قدر»، کلیدواژه کل تاریخ بیهقی است. بیهقی به تبعیت از اندیشه زمان، سررشته امور را در دست تقدیر می‌داند (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۵۰: ۱۷)؛ سلطان، درباریان، لشکریان و مردم عامه، همه و همه، سرنوشت خود را محصور در تقدیری می‌دانند که از پیش رقم خورده است و تغییر آن در توان بشر نیست: «تقدیر آفریدگار جل‌جلاله که در لوح محفوظ قلم چنان رانده است، تغییر نیابد» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۹۰). خیر و شر، فراخی و تنگی، عدل و ظلم و فقر و غنا در دست تقدیر الهی است و بسیار پیش می‌آید که با اندیشه انسان‌ها و خواست آنها مغایرت داشته باشد. بر مبنای این دیدگاه، حتی مبارزه برای حفظ جان هم بی‌معنی می‌شود؛ در جایی که یحیی برمکی بنیاد زندگی خود را بر باد می‌بیند و حس می‌کند که به زودی فرمان قتلش صادر خواهد شد، هرچند می‌تواند با روش‌هایی از مرگ خود جلوگیری کند، این کار را نمی‌کند و می‌گوید که «به افتعال و شعبده قضای آمده باز نگردد» (همان: ۴۱۲). گاهی نیز بیهقی از زبان خودش و به‌عنوان جمله معترضه، به این موضوع اشاره می‌کند که قضای آمده را نمی‌توان دفع کرد (همان: ۴۳۰). در بخش حرکت لشکر به سوی نسا نیز هنگامی که خواجه‌احمد، عبدالصمد امیر را از این حرکت باز می‌دارد، بیهقی در پایان می‌نویسد که هرچند این نصیحت را کرد، «سود نداشت که قضای آمده بود و با قضای آمده بر نتوان آمد» (همان: ۴۷۹). این دیدگاه

می‌تواند به سهل‌انگاری در تمام شئون زندگی، از جمله ساخت‌وساز منجر شود؛ سهل‌انگاری‌ای که نتیجه آن بناهایی اندکی است که از عهد غزنوی برج‌مانده است.

۳-۲. سلطان محوری

در تاریخ بیهقی، سلطان فرق‌چندانی با خدا ندارد. گاهی صفت‌هایی که برای سلطان برشمرده می‌شود، هم‌رده صفات خدا هستند: «خداوند بزرگ‌نفیس است و نیست‌همتا و حلیم و کریم است، و لیکن بس شنونده است و هر کسی زهره آن دارد که نه به اندازه و پایگاه خویش با وی سخن گوید» (همان: ۷۶). گویی محور کائنات، اوست و باقی موجودات فرع‌اند. سلطان هر آنچه می‌خواسته می‌کرده و آن را دست تقدیر می‌دانسته است: «اگر به خلاف آن باشد، از ما دریافتن ببینید فراخور آن، و نزدیک خدای عز و جل معذور باشیم که شما کرده باشید» (همان: ۱۷). بدین ترتیب، سلطان و تقدیر، گاهی دو روی یک سکه بوده‌اند. این نگاه بیهقی را حتی در روایت‌هایی که از اخبار خلفا نقل می‌کند، می‌توان دید؛ برای مثال، در روایتی که از هارون‌الرشید می‌آورد، از قول او می‌نویسد: «تو و همه خدمتکاران من اگر غدر کنید و راه بغی گیرید، شوم باشد و خدای عز و جل نپسندد و پس یکدیگر در شوید» (همان: ۲۴).

شاه‌محوری را در عصر غزنوی در بعضی از ترکیبات مربوط به اصطلاحات معماری نیز می‌توان یافت. گذشته از این، طبیعی است که رونق معماری عهد غزنوی، بناهای حکومتی و شاهانه آن باشد. بناهایی که در تاریخ بیهقی بیش از هر چیز به آنها پرداخته شده است، باغ‌ها و دستگاه معماری موقتی مسعود هستند. دلیل این موضوع چیست؟ ظاهراً زندگی مسعود غزنوی بیش از آنکه در کاخ بگذرد، در خیمه و خرگاه و باغ می‌گذشته است (قیومی بیدهندی، ۱۳۹۰: ۱۶۴) و به همین دلیل، احتمالاً مسعود به کیفیت معماری‌های موقت و سفری خود اهمیت بیشتری می‌داده است تا معماری‌های ساکن و پابرجا. از سوی دیگر، با در نظر گرفتن این نکته که در عصر غزنوی سلطان محور تمام امور جامعه است، این نوع نگاه در دیگر طبقات جامعه نیز گسترش یافته است؛ همه چیز وابسته به سلطان است، زندگی سلطان در سفر می‌گذرد و به استواری بناهای ثابت

اهمیت نمی‌دهد و در نتیجه معماری عهد غزنوی، متأثر از این نگاه، به استواری بناها توجهی نمی‌کند. با توجه به تمام این نکات، جست‌وجوی تاریخ معماری از دست‌رفته غزنوی، شبیه جست‌وجوی کودکی است که مادرش را پیش از تولد از دست داده است؛ چنین کودکی باید به دنبال نامادری یا دایه بگردد. اکنون، دایه کودک معماری عصر غزنوی چیست؟ معماری موقتی و چادری است که در ادامه به کیفیت این شیوه معماری در تاریخ بیهقی خواهیم پرداخت.

۴. معماری موقتی و چادری

«چون به شهر ری رسید، مردمان آنجا خبر یافته بودند و تکلفی کرده و شهر آذین بسته بودند؛ آذینی از حد و اندازه گذشته، اما وی بر کران شهر که خیمه زده بودند، فرود آمد و گفت رفتنی است. و مردم ری خاص و عام بیرون آمدند و بسیار خدمت کردند. و وی معتمدان خویش را در شهر فرستاد تا آن تکلفی که کرده بودند، بدیدند و با وی بگفتند» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۴).

مسعود در اقامت چندروزه‌اش در جوار ری، چنان تشکیلاتی برپا می‌کند که هنگام خواندن توصیفات بیهقی از آن، به راحتی می‌توانیم تصور کنیم که صحبت از یکی از کوشک‌های مسعود است، نه یک معماری موقتی و چندروزه. همان‌طور که گفته شد، زندگی مسعود غزنوی بیشتر در سفر می‌گذشته و به همین خاطر طبیعی بوده است که به کیفیت این شیوه معماری موقتی، توجه ویژه شود. عظمت این تشکیلات به حدی بوده است که مسعود ترجیح می‌دهد در سراپرده خودش اتراق کند و نه در یکی از بناهای ساخته‌شده داخل شهر، حتی برای ملاقات با اعیان شهر هم آنها هستند که به در سراپرده می‌آیند: «کسان فرستادند سوی اعیان ری و گفتند فرمان عالی بر آن جمله است که فردا همگان به در سراپرده باشند» (همان: ۱۶). مساحت این سراپرده بسیار فراتر از حد تصور است که امروزه از خیمه‌ای موقت در ذهن داریم؛ زیرا کلاً معنای سراپرده و خیمه متفاوت است (ن.ک به ۴-۱۰. سراپرده): «دیگر روز فوجی قوی از اعیان بیرون آمدند، علویان و قضاة و ائمه و فقها و بزرگان و بسیار مردم عامه و از هر دستی اتباع ایشان. [...] پس اعیان ری را پیش آوردند، تنی پنجاه و شصت از

محتشم‌تر» (همان: ۱۶). بعدتر، همین اعیان به دلیل شکوه و شوکت این فضا از سخن‌گفتن عاجز می‌شوند: «اینها در این مجلس بزرگ و این حشمت از حد گذشته از جواب عاجز شوند و مُحجم^۲ گردند» (همان: ۱۷). دستگاه و تشکیلات مسعود در این اقامت چند روزه تا آنجاست که در آن جامه‌خانه‌ای برای خلعت‌بخشیدن وجود دارد: «سیاه‌داران پنج تن را به جامه‌خانه بردند و خلعت‌ها بیوشانیدند.» (همان: ۱۹). چنین تجملی آن هم برای چند ده نفر از اعیان ری، نشان از عظمت تشکیلاتی دارد که همراه مسعود حرکت می‌کرده است؛ گویی تمام حکومت مسعود قابل‌انتقال بوده و به همین خاطر است که واژه‌هایی همچون خزانه، جامه‌خانه و دیوان (اداره و تشکیلات اداری) که قاعدتاً باید ناظر به محلی مشخص باشند، گاهی در تاریخ بیهقی همچون کالایی قابل‌حمل به‌کار می‌روند: «بنه‌ها به جمله آنجا آوردند و دیوان‌ها آنجا ساختند.» (همان: ۲۸۴)؛ البته این واژه‌ها در بیهقی به معنای اصلی خود هم که محلی مشخص است، به‌کاررفته‌اند: «استادم خواجه بونصر مشکان سخت ترسان می‌بود و به دیوان رسالت نمی‌نشست» (همان: ۵۶). باتوجه‌به اینکه زندگی مسعود بیشتر در سفر می‌گذشته است، طبیعی است که معماری موقتی در دستگاه حکومتی او ارزش ویژه‌ای داشته باشد. شاید بتوان این موضوع را با جهان‌بینی بیهقی، مبنی بر گذرا دیدن دنیا نیز مرتبط دانست؛ جهان‌بینی‌ای که در زمان غزنویان می‌توانسته است توجه را از معماری‌های پابرجاتر، همچون کاخ‌های استوار، به معماری‌های موقتی مانند خیمه و خرگاه معطوف کند. باید دانست که اصطلاحات خیمه، خرگاه و سرای‌پرده هر کدام با دیگری متفاوت‌اند و بیهقی گاهی بر این تفاوت‌های معنایی تاکید می‌کند: «تا وقتِ نماز بامداد هفت فرسنگ برانده بودند و خیمه و خرگاه و سرای‌پرده بزرگ زده» (همان: ۳۳۵). در میان این واژه‌ها، سرای‌پرده اعم است و بقیه، زیرمجموعه آن‌اند. به‌طور کلی اگر بخواهیم سلسله‌مراتب سه اصطلاح سراپرده، خیمه و خرگاه را برشماریم، سراپرده از دو مورد دیگر کلی‌تر است، سپس خیمه و بعد از آن خرگاه قرار دارد که گاهی به‌صورت شاه‌نشینی در خیمه‌ای دیگر دیده می‌شود (ن.ک به ۴-۱۰. سرای‌پرده).

۴-۱. خیمه

به نظر می‌رسد که خیمه در میان دیگر معماری‌های موقتی در تاریخ بیهقی، نامی عام‌تر باشد؛ برای مثال، در باب خرگاه جزئیات و ویژگی‌های محدودکننده‌تری دیده می‌شود، در حالی که در خیمه چنین نیست؛ گویا خیمه نامی عمومی بوده است و برای نمونه خرگاه نوعی از آن به‌شمار می‌رفته است. بیهقی در یکی از تمثیل‌هایش، ساختمان سازه‌ای خیمه را با جزئیات توصیف می‌کند. بر این اساس، خیمه متشکل بوده است از یک ستون مرکزی و طناب‌هایی که گردتاگرد این ستون کشیده و با میخ به زمین محکم می‌شدند. طبق تمثیل زیر، خیمه هم به کلیت این مجموعه گفته می‌شد و هم به طناب و نمای این سازه:

«مَثَلِ سُلْطَانِ وَ مَرْدَمَانِ چُون خِیمَةُ مَحْکَمِ بِه یَکِ سَئُونِ اسْتِ بَر دَاشْتَه وَ طَنَاب‌هَایِ آنِ بَاز کَشِیدَه وَ بِه مِیخ‌هَایِ مَحْکَمِ نَگَاهِ دَاشْتَه؛ خِیمَه، مُلْکِ اسْتِ وَ سَئُونِ، پادشاه و طناب، لَشْکَرِ وَ مِیخ‌هَایِ، رَعِیتِ؛ پَسِ چُونِ نَگَاهِ کَرْدَه آید، اَصْلِ سَئُونِ اسْتِ وَ خِیمَه بَدانِ بِه پَایِ اسْتِ. هَر گَهِ کِه وَیِ سَسْتِ شَدِ وَ بَیفتاد، نَه خِیمَه مَاندِ وَ نَه طَنابِ وَ نَه مِیخِ» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۳۶۶).

در مجموع خیمه نوع متداول و معمولی برای معماری موقتی عصر غزنوی است؛ به‌گونه‌ای که برای مثال بازداشتگاه در سفرها در خیمه برپا می‌شده است و نه در خرگاه. در بخش رای‌زدن امیر درباره حرکت به مرو، طاهر دبیر و بوالمظفر حبشی را نزد مسعود می‌آوردند و او فرمان می‌دهد که باید آنها را در خیمه حرس بازداشت کنند (همان: ۴۳۷). از سوی دیگر، این نام عام با افزودن صفت «بزرگ» برای اشاره به خیمه شخص سلطان به‌کار می‌رود: «اسیران را پیش پیلان انداختند در پیش خیمه بزرگ.» (همان: ۴۳۶). توصیف بیهقی از معماری‌های موقتی این بخش، جالب توجه است؛ چراکه اشاره می‌کند در زیر این انبرده (توده و تل خاک، تپه) سرای پرده و دیوان‌ها را برپا کرده بودند. به نظر می‌رسد که با توجه به تعریف سرای پرده (ن.ک به ۴-۱۰. سرای پرده)، در اینجا یک بلندی کانون سرای پرده قرار گرفته است و خیمه بزرگ سلطان بر آن بنا شده و سپس گرداگرد آن، حریم سرای پرده مشخص و برپا شده است. در ادامه همین بخش،

شاخه‌های ترنج و نارنج را با میوه‌هایشان از درخت می‌کنند و دورتادور خیمه بزرگ را با آنها می‌آریند (همان: ۴۴۹).

۴-۲. خوازه

خوازه‌ها نیز از دیگر معماری‌های موقتی بوده که در مراسم شادی برپا می‌کرده‌اند. خوازه به گفته لغت‌نویسان قبه‌ای معادل طاق نصرت بوده است که در مراسمی همچون جشن عروسی و هنگام ورود پادشاهان در شهر می‌بسته‌اند: «ایشان چون شنیدند که امیر نزدیک نشاپور رسید، خواستند که خوازه‌ها زنند و بسیار شادی کنند.» (همان: ۳۷). هنگامی که امیرمسعود از بلخ به غزنین می‌آید، دستور می‌دهد از کوی خلقانی تا کوشک را به‌تمامی، سربازان پیاده بگمارند. بیهقی در توصیف این فضا می‌گوید که تمام مسیر «خوازه بر خوازه بود»؛ به‌طوری‌که «سخت رنج می‌رسید بر آن خوازه‌ها گذشتن» (همان: ۲۵۴).

۴-۳. نیم‌ترک

از دیگر بناهای موقتی، «نیم‌ترک» (با کاف یا گاف) بود: «و در این راه خواجه بوسهل حمدوی می‌نشست به نیم‌ترک دیوان و در معاملات سخن می‌گفت» (همان: ۸۱). نیم‌ترک نوعی بنای موقتی نظیر خیمه‌ای کوچک بوده است. «ترک» احتمالاً به معنای قطعه‌های کلاه و خیمه است (همان: ۸۸۷). ترکیب «نیم‌ترک دیوان» بار دیگر گواهی است بر این موضوع که دیوان‌ها گاهی در خیمه‌ها و بناهایی موقتی برپا می‌شده‌اند: «طارم‌سرای بیرون، دیوان ما بود.» (همان: ۱۳۳). مجموعاً هشت بار در تاریخ بیهقی از نیم‌ترک نام برده شده است: «وی در طارم آمد و بر دست راست خواجه بونصر بنشست در نیم‌ترک؛ چنان‌که در میانه هر دو مهتر افتاد در پیش طارم» (همان: ۱۳۴). باید دانست که طارم خانه و اتاقی است که از چوب ساخته می‌شد (مانند خرگاه) و به معنای بام خانه نیز آمده است (همان: ۹۲۳). با در نظر گرفتن این نکته و آن‌طور که از سیاق عبارت برمی‌آید، نیم‌ترک درون طارم برپا شده است: «امیر در خیمه در رفت و به خرگاه فرود آمد و امیر

یوسف را به نیم‌ترگ نشانند؛ چندان که صفه و شرع بزدند، پس آنجا رفت.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۲۵۰). از این عبارت فهمیده می‌شود که اقامت در نیم‌ترگ، در قیاس با دیگر بناهای موقت مانند خیمه و خرگاه، احتمالاً شأنی پایین‌تر داشته است؛ چراکه امیریوسف تا زمانی که صفه و شرعش آماده شود، در این نیم‌ترگ نشسته بوده است. به بیانی دیگر، هنگامی که معماری موقتی در بیهقی جایگاهی همچون معماری با خشت و سنگ داشته، طبیعی است که در خود این‌گونه بناها سلسله‌مراتب ایجاد شود و بعضی از آن‌ها موقتی‌تر از بقیه باشند. گفتنی است که شرع که معنای سایه‌بان و شادروان است و صفه، به معنای پیش‌دالان و ایوان و غرفه و شاه‌نشین درون اتاق است. به نظر می‌رسد که برپاکردن شرع و صفه، نشانگر شأن بالای فرد بوده که در اینجا عمومی امیرمسعود است. با این اوصاف، بدیهی است که نیم‌ترگ از این عناصر بی‌بهره بوده است. در موارد دیگری از این هشت مورد، باز به کارکردی مشابه دیوان برمی‌خوریم: «می‌بازگردید و به نیم‌ترگ بنشینید و این همه کارها راست کنید.» (همان: ۴۵۲). از این بخش این‌طور استنباط می‌شود که نیم‌ترگ لزوماً هم کوچک نبوده است؛ چراکه در آن، اعیان شهر آمل به همراه وزیر مسعود جلسه داشته‌اند. همچون بعضی دیگر از واژه‌های تاریخ بیهقی که هم ناظر به کالبدند و هم ناظر به مفهوم. به نظر می‌رسد که گاهی نیم‌ترگ بیش از آنکه به اندازه خیمه اشاره داشته باشد، بیانگر کاربری اداری آن است: «وزیر به نیم‌ترگ باز آمد و آملیان را - و بسیار مردم کمتر آمده بود- در پیچید و آنچه سلطان گفته بود، ایشان را بگفت.» (همان: ۴۵۸) و «گفت: بوالفضل آمده است و می‌گوید که خواجه بزرگ و بونصر به نیم‌ترگ آمده‌اند و می‌باید که خداوند را ببینند که مهمی افتاده است» (همان: ۴۶۸).

۴-۴. آوارها

کمین‌گاه صیادان که از آن به صورت «آوارها» یاد شده است، از دیگر معماری‌های موقتی تاریخ بیهقی است که به سرعت برپا می‌شده است. امیرمسعود برای شکار دستور می‌دهد که برایش چنین کمین‌گاهی ساخته شود: «فرموده بود تا آوارها ساخته بودند از بهر

حواصل گرفتن و دیگر مرغان را» (همان: ۱۱۴). به این خاطر که در ادامه می‌گوید: «امیرمسعود برنشست و آنجا رفت.»، فهمیده می‌شود که آوارها به یک مکان اشاره دارد.

۴-۵. خیمه نوبتی

خیمه نوبتی نیز که به صورت «خیمه نوبت»، «سراپرده نوبتی» یا مطلق «نوبتی» به کاررفته است، معماری موقتی دیگری است که در تاریخ بیهقی دیده می‌شود. ظاهراً این خیمه، چادر بزرگ ویژه سلاطین بوده و به این خاطر نوبتی خوانده می‌شده که در سفرها، پیش از آنکه سلطان به منزل بعدی برسد، برپا می‌شده است (همان: ۹۱۸). باید در نظر داشت که باتوجه به معنای مطلق سراپرده، مفهوم سراپرده نوبتی با سراپرده خلط نشود.

۴-۶. چهارطاق

چهارطاق، گنبدی است که بر پایه چهار ستون استوار می‌شود. سطح زیر آن مربع است و هر دو ستون، از بالا با طاق و هلال به یکدیگر متصل می‌شوند و قبه و گنبد بر این طاق‌ها و ستون‌ها نهاده می‌شود. نکته مهم دیگر درباره این بنای موقت، نبود در و دیوار بین ستون‌های آن است. فقط یک بار از این عبارت در بیهقی یاد شده است و آن، هنگام برپایی جشن سده در سال ۴۲۶ هـ.ق است. به نظر می‌رسد چهارطاق مفهومی مجرد است که با هر نوع مصالحی بنا می‌شده است؛ چراکه در برپایی جشن سده، بیهقی به جنس چهارطاق‌ها که از چوب سخت بلند بوده، اشاره می‌کند:

«و سده نزدیک بود، اشتران سلطانی را و از آن همه لشکر به صحرا بردند و گز کشیدن گرفتند تا سده کرده آید و پس از آن حرکت کرده آید. و گز می‌آوردند و در صحرائی که جوی آب بزرگ بود، بر آن شرف می‌افگندند، تا به بالای قلعتی برآمد. و چهارطاق‌ها بساختند از چوب سخت بلند، و آن را به گز بیگندند.» (همان: ۴۳۷)

به نظر می‌رسد که کاربرد چهارطاق را بیشتر باید در ارتباط با مراسم جشن سده تبیین کرد. براساس متن لغت‌نامه، این جشن در روز دهم بهمن برگزار می‌شده و از ویژگی‌ها و آداب آن، یکی افروختن زیاد آتش بوده است که در قسمت جمع کردن چوب

گز آن را می‌بینیم و دیگر حضور شاهان و ملوکی که باید به پای پرندگان چوب‌های کم‌وزن می‌بسته‌اند و آنها را آتش می‌زده و رها می‌کرده‌اند. آن‌طور که از ادامه این قسمت و شرعی‌ای که برای مسعود برپا کرده‌اند برمی‌آید، چهارطاقی‌ها دست‌کم برای اقامت شاه نبوده‌اند؛ به‌ویژه اینکه اشاره می‌کند آنها را به گز آکنده‌اند. با توجه به اینکه توصیف بیهقی از جشن سده در زمره جزئی‌ترین توصیف‌های این مراسم در ادب فارسی است (همان: ۱۱۴۴)، باید از خود آن به نکاتی رسید. از متن این‌طور برمی‌آید که چهارطاقی‌ها تزئینی برای آتش‌افروزی بوده‌اند؛ بدین‌صورت که گزها را در توده‌های گوناگون هم بر روی بلندی (شرف) گرد می‌کرده و هم در زیر چهارطاقی‌ها می‌انباشته‌اند. به گفته بیهقی، فروغ این آتش‌افروزی به قدری بوده است که تا ده فرسنگی روشنایی آن را دیده بوده‌اند (همان: ۴۳۸).

۴-۷. سردابه

آن‌طور که از متن کم‌حجم تاریخ بیهقی در باب سردابه برمی‌آید، یکی از معانی آن، شاخه‌ای از معماری‌های موقت بوده که در سفر و به هنگام گرمای بیش‌ازاندازه هوا برپا می‌شده است؛ البته سردابه در خانه‌ها هم وجود داشته است: «هوا سخت گرم ایستاد و مهتران و بزرگان سردابه‌ها فرمودند قیلوله را. و امیرمسعود را سردابه ساختند سخت پاکیزه و فراخ، و از چاشتگاه تا نماز دیگر آنجا بودی» (همان: ۱۲۳). این احتمال که سردابه در اینجا به معنای فضایی فرورفته در دل زمین باشد، غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا در ادامه این قسمت غلامان و مقدمان محمودی بار می‌خواهند و به سردابه مسعود می‌روند و با او جلسه می‌گذارند. آماده کردن فضایی که این تعداد آدم را در خود جای دهد، به صورت حفرشده در دل زمین آن هم در چنین زمان اندکی، کمی بعید به نظر می‌آید. با این حال، اینکه سردابه صرفاً خیمه‌ای با دیواره‌های مرطوب باشد (عملکردی شبیه به خیش‌خانه) هم صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه اولاً گذاشتن نامی جدید بر چنین ترکیبی نامحتمل است و ثانیاً به کاربردن دو صفت «پاکیزه» و «فراخ» برای آن وجهی نخواهد داشت؛ زیرا بیهقی هیچ‌گاه برای اشاره به خیمه و خرگاه از این دو واژه استفاده

نمی‌کند و در نتیجه احتمالاً خیمه سلطان را در حالت عادی پاکیزه و فراخ می‌داند. آوردن این دو واژه نشان‌دهنده این است که عهد ذهنی بیهقی درباره سردابه، حاوی این دو صفت نبوده است و احتمالاً در حالت معمول سردابه را جایی تنگ و کثیف می‌دانسته که بین دو احتمال مطرح شده، به فضای حفر شده در دل زمین نزدیک‌تر است. بار دیگری که بیهقی از این واژه استفاده می‌کند، فضایی در زیرزمین خانه است و همراه با آن فعلی از مصدر «کندن» آورده است: «بوسعید وی را در زیرزمین صقه پنهان کرده بود، و این سردابه در ماه گذشته کنده بودند این کار را» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۷۳۴). با وجود این، امروزه نیز پدیده‌ای مشابه به نام «خارخانه» وجود دارد که کپری بیابانی است که در آن بوته‌های خشک را روی کبار (کپر) می‌چینند و هر چند لحظه یک بار سطلی آب روی آن می‌پاشند، وزش باد سموم این آب را تبخیر می‌کند و بدین ترتیب درون خارخانه هشت تا نه درجه با بیرون اختلاف دما پیدا می‌کند (امیری خراسانی، ۱۳۸۵: ۵۵). به نظر می‌رسد سردابه‌ای که در سفر مسعود از آن یاد شده است، چیزی شبیه خارخانه امروز بوده باشد.

۴-۸. خرگاه

خرگاه، خیمه بزرگ مدور و در بیشتر مواقع محل اقامت شاه در میان خیمه‌ها بوده است؛ هر چند که در غیر از این معنا هم گاهی به کار رفته است. در تاریخ بیهقی بارها از خرگاه در موقعیت‌های گوناگون یاد می‌شود: «امیر محمود چون بر این حال واقف گشت، وقت قیلوله به خرگاه آمد و این سخن با نوشتگین خاصه خادم بگفت.» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱۱۱). تخت امیر هم در خرگاه جای داشته و این موضوع از نظر جابه‌جایی تخت در سفرها جالب توجه است: «یافتم امیر را در خرگاه تنها بر تخت نشسته و دویت و کاغذ در پیش و گوهر آیین خزینه‌دار» (همان: ۱۲۵). در بعضی قسمت‌های تاریخ بیهقی این‌طور به نظر می‌رسد که خیمه یا سراپرده اعم است و خرگاه اخص؛ بدین گونه که خرگاه به صورت شاه‌نشینی در درون خیمه‌ای دیگر برپا می‌شده است: «امیر در خیمه در رفت و به خرگاه فرود آمد.» (همان: ۲۵۰)؛ چنان‌که گویا همان تشکیلاتی که در یک کاخ می‌توانسته برپا شود، با معماری‌های موقتی و درون خیمه‌ها ایجاد می‌شده است. خرگاه

از چنان ارزشی برخوردار بوده که گاهی شاه آن را به‌عنوان هدیه به بزرگی می‌بخشیده است: «خیمه و خرگاه و اسبی چند و اشتری چند به فرزند امیرعبدالرزاق ببخشید با سه دیه.» (همان: ۵۲۴). عجیب اینجاست که اقامت در خرگاه قاعده است نه استثنا؛ به حدی که در خود خانه و اندرونی آن هم خرگاه برپا می‌کرده‌اند: «امیر رضی‌الله عنه چون فرود سرای رفت و خالی به خرگاه بنشست، گله کرد فرا خادمان.» (همان: ۶۳۷)؛ البته ممکن است که «سرای» در این عبارت صرفاً تعریفی حریمی و نه کالبدی داشته باشد. بدین ترتیب شاید این خرگاه در فضایی باز برپا شده باشد و شاید هم اشاره به دیواره‌ها و سقفی باشد که به‌صورت نیمه‌باز درون فضایی بسته برای شاه برپا می‌شده‌اند.

هرچند که در خرگاه اغلب شاه است که سکونت دارد، در مواردی هم محل اقامت شاه نیست: «چون ایمن شدند، مجلسی کردند و اعیان و مقدمان و پیران در خرگاه‌ها بنشستند و رای زدند» (همان: ۴۸۶). با این حال، باتوجه‌به اینکه در خرگاه شاه یا اعیان اقامت داشته‌اند، به‌نظر می‌رسد در مقایسه با دیگر معماری‌های موقتی، شأنی بالاتر داشته است.

۴-۹. پل‌های موقتی

در ماجرای سیل و پل بامیان، به پل‌هایی اشاره می‌شود که چند روز پس از نابودی پل اصلی احداث می‌شدند:

«و این سیل بزرگ مردمان را چندان زیان کرد که در حساب هیچ شمارگیر نیاید. و دیگر روز از دو جانب رود مردم ایستاده بودند به نظاره، نزدیک نماز پیشین را مدد سیل بگسست، و به چند روز پل نبود و مردمان دشوار از این جانب بدان و از آن جانب بدین می‌آمدند تا آنگاه که باز پل‌ها راست کردند» (همان: ۲۶۰).

باتوجه‌به اینکه بعدتر پلی به دست عبویه بازرگان به جای پل پیشین ساخته می‌شود، این پل‌ها احتمالاً چوبی و برای رفع کوتاه‌مدت نیازها ساخته شده بوده‌اند؛ یعنی اقدامی برای رفع بحران بوده است و البته این موضوع را نیز باید در نظر داشت که پل‌های چوبی همیشه هم موقت نبوده‌اند؛ برای مثال در بخش ورود رسولان امرای گرگان، بیهقی به رودی اشاره می‌کند که حتی فیل هم نمی‌توانسته از آن رد شود و بر

روی این رود، پلی چوبی قرارداشته است: «از چپ و راست همه بیشه بود ناهموار تا کوه و آب‌های روان؛ چنان‌که پیل را گذاره نبود. و درین راه پلی آمد چوبین برابر بزرگ، و رودی سخت بوالعجب و نادر چون کمانی خم‌ماخم، و سخت رنج رسید لشکر را تا از آن پل بگذشت» (همان: ۴۵۱).

۴-۱۰. سرای پرده

سرای پرده مفهومی معماری با ویژگی‌های خاص خودش بوده است، نه اینکه مثلاً خیمه‌ای در ابعاد بزرگ باشد. در غیر این صورت، عبارت «سرای پرده خُرد» که در بعضی قسمت‌های تاریخ بیهقی به‌کاررفته است، وجه خود را از دست می‌دهد. داشتن سراپرده از لوازم حشمت و بزرگی بوده است: «مرد نام گرفت و سرای پرده خُرد و چتر ساخت» (همان: ۴۰۰). سرای پرده یا پرده سرای، در اصل محوطه گسترده‌ای محصور به تیرک‌های بلند است که در فاصله‌های مشخص در زمین نصب شده‌اند و بین آنها پرده کشیده شده است (همان: ۱۱۴۱)؛ به همین خاطر گاهی در تاریخ بیهقی می‌خوانیم که شاه به سرای پرده وارد شد و سپس به خیمه یا خرگاه رفت: «یک روز گرمگاه در سرای پرده به خرگاه بود به صحرای بُست» (همان: ۴۴۵). در واقع سراپرده محوطه اقامت موقت شاه در صحرا را محصور می‌کرده و حریم آن را نشان می‌داده است: «امیر رضی الله عنه به سرخس آمد چهارم محرم. و بر کرانه جوی بزرگ سرای پرده و خیمه بزرگ زده بودند. و سخت بسیار لشکر بود در لشکرگاه» (همان: ۴۳۲).

در بسیاری از بخش‌های تاریخ بیهقی، به دستور سلطان سرای پرده را بر راه مسیری خاص برپا می‌کرده‌اند: «پس از رفتن او تا سه روز امیر فرمود تا سرای پرده بر راه مرو بزدند.» (همان: ۴۳۷). در مجموع سرای پرده نمادی بوده است برای حرکت سلطان از جایی به جای دیگر: «وزیر گفت چه مُحال می‌گویی؟ سرای پرده بیرون برده‌اند و فردا بخواهد رفت.» (همان: ۴۹۰). اینکه واژه سرای پرده معمولاً مفرد به‌کار می‌رود، گواهی بر تعریفی از آن است که پیش‌تر گفته شد: «سرای پرده و دیوان‌ها همه زیر این انبرده بزده بودند» (همان: ۴۴۸). در هر سفر به هنگام برپا کردن دستگاه سلطان با بیش از یک

سرای پرده مواجه نمی‌شویم، اما نمونه‌های بسیاری از خیمه‌ها، نیم‌ترک‌ها و حتی خرگاه‌ها را در تاریخ بیهقی می‌بینیم. شاید بتوان معادل انگلیسی کمپ (camp) را برگردان مناسبی برای تعبیر سرای پرده دانست. با وجود توضیحی که در تعلیقات آمده و هم‌چنین شواهد زیاد در باب این معنی، گاهی سرای پرده به گونه‌ای به کار رفته است که نمی‌توان معنایی جز خیمه برای آن متصور شد: «مرا که بوالفضلم، نزدیک آغاجی خاصه خادم فرستادند، با وی بگفتم. در رفت در سرای پرده بایستاد و تنحنج کرد. من آواز امیر شنیدم که گفت: چیست ای خادم؟ گفت: بوالفضل آمده است و می‌گوید که خواجه بزرگ و بونصر به نیم‌ترگ آمده‌اند و می‌باید که خداوند را ببینند. [...] امیر رضی الله عنه طشت و آب خواست و آب دست بکرد و از سرای پرده به خیمه آمد و ایشان را بخواند و خالی کرد» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۴۶۸ و ۴۶۹). به نظر می‌رسد واژه «سرای پرده» گاهی به نوعی از خیمه نیز گفته می‌شده است که در این صورت، به کاربردن نامی عام برای مصداقی خاص به شمار می‌آید. نمونه‌های گوناگونی از متن تاریخ بیهقی این ادعا را تأیید می‌کنند: «سرای پرده بیرون بردند و بر دکان پس باغ فیروزی بزدند» (همان: ۵۶۲). با توجه به اینکه سرا پرده بر دکانی بنا شده، مشخص است که منظور از آن بنایی موقتی همچون خیمه و خرگاه است.

۴-۱۱. شرع یا شرعی

شرع مانند خیمه است که گویا این نوع از معماری موقتی نیز به کلیت مجموعه و همچنین به رویه و نمای ظاهری آن اطلاق می‌شده؛ چراکه در حادثه امیرمسعود در رود هیرمند، برای او در کشتی شرع می‌کشند. یکی از معانی شرع، بادبان کشتی است: «باز پس به کران آب فرود آمدند، و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند. نان بخوردند و دست به شراب کردند و بسیار نشاط رفت. از قضای آمده پس از نماز امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند، یکی از بزرگ‌تر از جهت نشست او راست کردند و جامه‌ها افگندند و شرعی بر وی کشیدند و وی آنجا رفت» (همان: ۵۰۵). از مجموع پنج باری که در تاریخ بیهقی به شرع یا شرعی اشاره شده است، سه مورد بر لب رود یا دریا بنا شده است و

دو مورد دیگر غیر از این است: «و سده فراز آمد، نخست شب امیر بر آن لبِ جوی آب که شرعی زده بودند بنشست و ندیمان و مطربان بیامدند و آتش به هیزم زدند.» (همان: ۴۳۸).

۵. نتیجه

ادبیات و معماری، هر دو از جلوه‌های فرهنگ زمانه‌اند و به دلیل تغذیه آنها از منبعی یکسان، طبیعی است که مناسبت‌هایی بین آن دو برقرار باشد. با توجه به تفاوت زبان معماری با زبان ادبیات، این رابطه از معماری به سوی ادبیات کمی پیچیده و دشوار است، اما قابل درک بودن زبان ادبیات برای اهالی زمانه، مسیر را از ادبیات به سمت معماری، یعنی کاربرد ادبیات برای درک معماری، هموارتر می‌سازد. اینکه چرا از معماری عهد غزنوی جز تعدادی بنای انگشت‌شمار اثر دیگری بر جای نمانده، پرسشی است که ذهن پژوهشگران عرصه معماری را به خود مشغول داشته است. با بررسی رابطه معماری و ادبیات در یکی از متون تاریخی- ادبی مهم این عهد، یعنی تاریخ بیهقی که شیوه مستندسازی‌اش سرمشق بسیاری از تاریخ‌نویسان دوره‌های بعدی ادبیات فارسی قرار گرفته است، می‌توانیم سرنخ‌هایی برای یافتن پاسخ این پرسش بیابیم.

از روایت تاریخ بیهقی این‌طور برمی‌آید که نابودی بناها در همان دوره غزنوی هم برای اهالی زمانه مایه شگفتی نبوده است؛ بر این مبنا باید تأکید معماری عهد غزنوی را نه در بناهای ثابت، بلکه در بناهایی جست که سلطان به آنها علاقه داشته است؛ معماری‌های موقت سفری مانند خیمه و خرگاه و باغ‌های سرسبز. با توجه به تقدیرگرایی و سلطان‌محوری عهد غزنوی، اولاً برای دوام بناها توانی صرف نمی‌شده و ثانیاً همه چیز به سلیقه سلطان تعیین می‌شده است. سلطان سفر را بر حضر ترجیح می‌داده و در نتیجه معماری سفری او بیش از معماری حضری‌اش مورد توجه سازندگان بوده است.

باین‌حال، باید توجه داشت که رابطه میان تاریخ بیهقی و معماری عهد غزنوی، فقط تا آنجا می‌تواند تصویری از معماری و شهرهای آن دوره را به دست دهد که قصد بررسی معماری حکومتی عهد غزنوی را داشته باشیم؛ چراکه تاریخ بیهقی، تاریخی حکومتی

است و لذا به باغ‌ها، کوشک‌ها و دیگر بناهایی که متعلق به شخص شاه یا دستگاه حکومت بوده‌اند (مانند دستگاه معماری موقتی مسعود) بیش از خانه‌ها و مغازه‌ها و بناهای زندگی روزمره مردم توجه شده است.

پی‌نوشت

۱. بیهقی در ابتدای این داستان می‌نویسد: «عمر من به شست‌وپنج آمده و بر اثر وی می‌باید رفت» (۱۳۸۹: ۱۶۸).

۲. بازایستاده به سبب بیم و خوف.

منابع

اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۰)، «جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی»، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مشهد، دانشگاه فردوسی.

امیری‌خراسانی، احمد و مجاهد غلامی (۱۳۸۵)، «درنگی بر برخی از آداب و رسوم دربار غزنه با تکیه بر تاریخ ابوالفضل بیهقی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، ش ۴۱-۶۸، چهل‌وهفتم.

باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۵۶)، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر. بینش، تقی (۱۳۵۰)، «روش علمی در کتاب بیهقی»، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۹۱-۱۰۲.

بیهقی، ابوالفضل محمد (۱۳۸۹)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، چاپ سوم، تهران، سخن.

رجبی، پرویز (۱۳۸۳)، «تاریخ بیهقی، معتمدترین سند تاریخ غزنویان»، *گنجینه اسناد*، ش ۵۴، تهران، ۴-۸.

قیومی بیدهندی، مهرداد (۱۳۹۰)، *گفتارهایی در مبانی و تاریخ معماری و هنر*، تهران، علمی و فرهنگی.